

کیفیت ارتباط بین حادث و قدیم و سنخیت بین علت و معلول در امکان

استعدادی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درباره قوابلی بود که آن قوابل اقتضاء تدرج را در تحقق وجود خارجی داشتند. روی آن اصلی که قبلاً مطرح شد ما می توانیم کلام مرحوم آخوند را بر آن اصل مبتنی کنیم و آن عبارت از تحقق تفصیلی اعیان اشیاء در علم ربوبی است به نحوی که ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي آلٍ أَرَضٍ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱. بعضی ها این مسئله تحقق خارجی اعیان را - که عبارت از علم تفصیلی است - حتی استناد آن را به مبدأ اعلیٰ صحیح دانسته اند البته به نقل هم ادله ای را بر این مطلب اقامه کرده اند؛ از جمله آیات ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا﴾^۲ آنچه که از حوادث در عالم خارج

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۱:

«[ای پیامبر!] از پروردگار تو پنهان نمی شود حتی چیز کوچکی که به اندازه سنگینی یک ذره بودن باشد؛ نه در زمین و نه در آسمان.»

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۴:

محقق می‌شود اینها برای تحقق علمی است؛ یعنی دو نحوه تحقق در اشیاء و در اعیان قائل هستند. تحقق اول تحقق اجمالی است و تحقق دوم تحقق کشفی و تفصیلی است.

در تحقق اول پروردگار متعال و مبدأ اعلیٰ جاهل به اعیان اشیاء نیست ولی نسبت به بسط خارجی و ظهور خارجی هنوز مرتبه‌ای از نقص در عالم بروزات و در عالم ظهورات وجود دارد. به واسطه کشف تفصیلی خارجی آن مرتبه اجمال به مرتبه تفصیل و به مرتبه بسط متبدل می‌شود و از مرتبه اجمال به ظهور تفصیلی منعقد می‌شود.

مثل اینکه در یک نوار صدایی خوانده شده است، حالا این صدایی که خوانده شده است **دفعهٔ واحدة** در این نوار قرار گرفته است یا اینکه ما اصل و منشأش را به یک اصل و منشأ اجمالی برگردانیم یعنی به وسیله دستگاهی یک مرتبه اطلاعاتی روی یک صفحه نوار یا غیر نوار منتقل می‌شود ولی هنوز این اطلاعات به منصه ظهور تفصیلی و کشف

«پس هر آینه خداوند می‌داند آنان را که راست گفتند و هر آینه می‌داند دروغگویان را.»

تفصیلی نرسیده است و احتیاج به وسایل دارد،
احتیاج به زمان دارد، احتیاج به مکان دارد برای اینکه
ظهور تفصیلی پیدا کند. به آن ظهور تفصیلی فیض
مقدس اطلاق می‌شود و به او مرتبهٔ قوابل مستعدۀ
اعیان خارجی در عالم ملک و در عالم طبع هم گفته
می‌شود و فرق می‌کند با آنچه که در مرتبهٔ کشف
تفصیلی احتیاج به عِدّه و عُده و مدت و مدّه - که ماده
است - ندارد مانند ابداعیات، صور عقول، عقول
مجرده، صور روحانیه - مجردۀ تفصیله و روحانیه -
وجود علمی تمام آنها با وجود خارجی آنها یکی
است یعنی هیچ نوع فرقی از نقطه نظر وجود علمی
که مرتبهٔ اجمال است با وجود خارجی ندارد؛ تفصیل
او عین اجمال و اجمال او عین تفصیل است. این
مربوط به آن ابداعیاتی می‌شود که در قبولشان غیر از
امکان ذاتی چیز دیگری را نمی‌طلبند. فقط آن احتیاج
ذاتی و امکان ذاتی است که موجب می‌شود قابلیت
برای افاضه از جانب علت و مبدأ در آنها وجود داشته
باشد.

ولی اشیاء خارجی این طور نیستند، اشیاء خارجی

برای اینکه بخواهند تحقق پیدا کنند، این قابلیت در آنها شرط برای تحقق است. اگر زید قرار است از بطن عمرو تحقق پیدا کند، دیگر نمی‌شود بر عمرو در وجود خارجی مقدم شود باید قبلاً عمرو متولد شده باشد یا اگر قرار شود که زید در این شهر متولد شود طبق سلسله عللی که وجود دارد دیگر امکان ندارد در شهر دیگر متولد شود. به لحاظ سلسله علل و مقارناتی که آن مقارنات حکم علل معدّه را برای تحقق خارجی این شیء دارند. خصوصیت این زمان، مکانی که در آن هست، آن طبیب و اطبائی که مادر زید به آنها برای حمل مراجعه می‌کند، آن کیفیت سکونت او و تمام اینها یک سلسله علل و معدّاتی هستند که قابلیت عین خارجی را در تحقق و عدم تحقق در یک جای خاص کم یا زیاد می‌کنند، شدید یا ضعیف می‌کنند که این به اشیاء خارجی مربوط می‌شود.

علت عدم تراکم و تزامم در عالم مجردات

و اما خلقت ملائکه، عقول مجردة، تفصیلیه، عقول مراتب ارواح، نفوس، عقول مجردة، ابداعات و انوار نیاز به زمان ندارند، نیاز به مکان ندارند، نیاز

به ترتب بعد از یک شیء ندارند، اصلاً از اینها چیزی متولد نمی‌شود تا اینکه به زمان احتیاج باشد، آنها در تحققشان نیاز به مرور زمان ندارند، **دفعهً واحدةً** نفس همان ماهیت امکانی آنها برای قبول فیض از مبدأ اعلیٰ کفایت می‌کند و احتیاج به چیز دیگری ندارد. لذا در آن عالم تراحم وجود ندارد، در آن عالم تراکم اصلاً وجود ندارد که الآن تراکم باشد. ﴿يُمدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفٍ مِّنْ آلٍ مَّلَٰئِكَةٍ مُّنزَلِينَ﴾^۱ در جنگ بدر به صورت معنی و باطن این ﴿ثَلَاثَةِ آفٍ﴾ برای یک شخص ممکن است مشخص بشود و وجود خارجی آنها در صورت - نه در عالم ماده - برای افراد به نحو متعدد ممکن است که پیدا شوند؛ این یک ملک است، این یک ملک است، این یک ملک است و هر کدام از اینها موکل بر یک نفر از این کفار هستند که حسابشان را برسند. مثلاً آن یکی آمده است تا حساب خالد را برسد، آن یکی آمده

^۱ .سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۴. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۱:

«در آن وقتی که در غزوه بدر به مؤمنین می‌گفتی: آیا این مقدار برای شما کافی نیست که [پروردگار شما با سه هزار نفر از فرشتگان شما را یاری دهد؟!»

است تا حساب عمرو را برسد، این یکی آمده است
تا حساب عمرو بن عبدود را برسد، هرکدام از اینها
موکل هستند که ترتیب یکی را دهند یا بعضی هایشان
قوی تر هستند حساب دوتا را برسند. دیگر این
برحسب کیفیت تکلیف آنها و کیفیت مرتبه قدرت و
قوت آنهاست.

اما اگر ما این ﴿ثَلَاثَةَ أَلْفٍ مِّنْ آلٍ مَّلَ تِئْكَةٍ﴾
را بخواهیم در این دنیا به ظهور بیاوریم می بینیم اصلاً
اینها در این دنیا نمی آیند یعنی وجود خارجی آنها
قابل برای تحقق مادی نیست و قابل برای عینیت
مادی نیست. بفرض اگر هم بخواهد تمثیل پیدا کند
شما در همین اطاقی که نشسته اید می بینید در همین
اتاق ده میلیون ملک وجود دارد، نه اینکه دیوار این
اطاق کنار برود و دیوارها گسترش و توسعه پیدا
کنند، نه! من باب مثال همین اطاق سه در چهار با آن
صورت باطنی شما دیگر در صورت برزخی اش
سه در چهار نیست. آن اطاق، فضای بسیار عظیمی
می شود لذا وقتی که یک مرتبه انسان به خود می آید،
می بیند این چه بود؟! الآن کجا بود؟! الآن اینجا
کجاست؟! سابق یک مطلب دیگری بود، یک مسئله

دیگری بود، یک کیفیت دیگری بود.

شخصی می گفت که وقتی من حرم امام رضا علیه السّلام مشرف شدم یک دفعه نگاه کردم دیدم که از آسمان باران می آید و دیدم سقف نیست همین طور باران روی سرمان می ریزد و همه ما را خیس کرده است خلاصه مفصل! می گویم که خدایا گنبد را برداشته اند؟! شنیده بودم که می خواهند ضریح را عوض کنند پس لابد عوض کردند و طاق را هم برداشتند ولی یک دفعه به خودم آمدم دیدم که گنبد سر جایش هست و خیس نشدیم! این همان حالت محدودیت مربوط به مکان است اما وقتی پیش امام رضا علیه السّلام می رود آن جنبه از این محدوده حرم بیرون می آید، از این محدوده چهار دیوار، از این محدوده اعمده، از این محدوده سقف، از این محدوده خارج می شود و آن حالتی آسمان و باران را که می بیند الآن در برزخ رفت، الآن در مثال هست، الآن در ملکوت هست، ملکوت را الآن مشاهده می کند لذا باران رحمت هم که از طرف حضرت می آید به صورت باران می بیند و جنبه

صوری پیدا می‌کند آن لطفی که از حضرت می‌شود به صورت باران در اینجا جلوه می‌کند. این از محدوده خارج است والاّ فرض کنید اگر باران بیاید مگر سقف را سوراخ می‌کند؟! سقف که مانع است از اینکه بیاید. در عین اینکه در یک جا قرار دارد، بدن او در آنجا قرار دارد و از آنجایی که ادراک انسان ادراک مجرد است به ماده تعلق نمی‌گیرد و ادراک فقط به مجرد تعلق می‌گیرد. حتی صوری را که شما از ماده می‌بینید همه این صور مجرد هستند. بدن، بدن مادی است.

الآن این جنابی که در اینجا خدمتشان هستیم این ادراکی که من الآن از ایشان دارم ادراک مجرد است و ادراک مادی نیست، آن چیز دیگر است. این ادراک ادراک مجرد است چون این ادراک در ظرف نفس واقع می‌شود، در ظرف تصور واقع می‌شود در حالی که نفس مادی نیست و مجرد است! عینیت خارجی این ادراک که عبارت از معلوم بالعرض است آن معلوم بالعرض مادی است ولی معلوم بالذات یعنی آنچه را که علم به او تعلق گرفته است و علم، ذاتی اوست.

چرا به آن شىء خارجى معلوم بالعرض
مى گویند؟! به جهت اینکه ارتباطى با انسان ندارد،
هیچ نحوه ارتباط و تعلقى به انسان ندارد. الآن شما
در آنجا نشسته اید و بنده هم در اینجا نشسته ام و بین
ما و ایشان تقریباً دو متر یا دو متر و نیم فاصله هست،
ممکن است بعضى ها هم در کنار ایشان بنشینند کمتر
از دو متر فاصله باشد ولى حالا برای ما دو متر و
خورده اى فاصله هست، الآن این وجود مادی در
اینجا هیچ تعلقى با این وجود مادی و با ادراک ما
ندارد. آن وجود مادی وجود مختص به خود است و
این وجود ماده هم وجودى برای خود است. این
اطلاع من بر ایشان اطلاعى است که به من منتسب
است یا به ایشان منتسب است؟! به من منتسب است
پس اطلاع من که عبارت از علم است اطلاع قائم به
شخص من است. پس علم ذاتاً به همان عالم تعلق
مى گیرد، نه به آن شىء خارجى! آن شىء خارجى
معلوم بالعرض است. معلوم بالعرض يعنى چون او
واسطه برای علم از این نقطه نظر شده است به او هم
معلوم گفته مى شود والاّ معلوم عبارت از همان

صورت ذهنیه است. إن شاء الله در بحث وجود ذهنی
مرحوم آخوند به نحو مفصل راجع به این قضیه بحث
می کند.

منظور از معلوم بالذات

بنابراین آن وجود ما که الآن به عنوان مادی در این
اطاق هست فقط نحوه وجود مادی در این اطاق
هست. اطلاع و علم ما نسبت به اشیائی که در این
اطاق هست تمام این علم از باب علم مثالی و علم
برزخی است. این اطلاع ما به هر چیزی که تعلق
بگیرد جنبه تجرد پیدا می کند سواء اینکه آن معلوم
بالعرض مادی باشد یا اینکه آن معلوم بالعرض ما
مجرد باشد. آن معلوم بالذات همان چیزی است که
قائم به عالم است و عالم و مدرک و شاعر قائم به
اوست و اوست که آن جنبه ملکوتی و جنبه برزخی
در او لحاظ می شود که این معلوم معلوم بالذات
است.

بنابراین ما که در این اطاق الآن هستیم اگر صور
مجردهای را ببینیم آن صور مجرده را در اطاق که
ندیده ایم بلکه آن صور مجرده را در ظرف و رتبه
مختص و منحصر به خود مشاهده کرده ایم، بدن ما

در این اطاق هست ولی شعور و ادراک ما که در این اطاق نیست! شعور و ادراک ما که در این غرفه نیست! صوت الآن در این اتاق هست، بدن مادی و جسم مادی الآن در اینجا هست اما آنچه را که من الآن از معانی در ذهن می‌آورم و همین مطالبی که الآن می‌گویم، همین‌ها که کلام نفسی است، آن کلام نفسی که در این اطاق نیست بلکه آن کلام نفسی الآن در عالم مختص به خودش هست در ملکوت هست و من او را از ملکوت در نفس می‌آورم و از نفس به زبان القاء می‌کنم. پس این معانی‌ای که الآن در اینجا القاء می‌شود اینها معانی‌ای نیست که در این زمان و در این مکان خلق شود، خلق اینها چه به صورت حقیقی و چه به صورت غیر حقیقی در آنجاست.

لذا در آیه ﴿ذَلِكَ أَلَّا كُتِبَ لَّا رَىَّ بَ فِيهِ هُدًى لِّلِّ مُتَّقِينَ﴾^۱ یکی از تفاسیری که شده است این است که اشاره به کتاب عالم حقیقت و عالم تکوین می‌کند، ﴿ذَلِكَ أَلَّا كُتِبَ لَّا رَىَّ بَ

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«آن است کتاب مُنْزَلِ آسمانی که در آن شکی و ریبی نیست؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

فِيهِ ۞ أَنْ كِتَابِ تَكْوِينِ وَ عَالَمِ حَقِيقَتِ، كِتَابِی است
 که هیچ شکی در آن نیست. ۞ وَلَا حَبَّةٌ ۱ فِي ظُلُمَاتٍ
 أَلَّا ۞ أَرَضٍ وَلَا رَطْبٌ ۱ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ ۱
 مُبِينٍ ۱ ۞ تمام رطب و یابس، تمام آنچه را که نیک
 و بد است، تمام خوب و بد، تمام آنچه که روحانی
 و غیر روحانی است، همهٔ اینها در عالم وجود و در
 حقیقت عالم وجود مستقر است و قرار دارد، نه اینکه
 فقط خوبی‌ها هست و بدی‌ها نیست و بدی‌ها از
 خارج می‌آید، نه خیر!

معنای «کتاب مبین» در آیات قرآن

تمام معلومات، تمام مدرکات، تمام ظهورات،
 تمام حوادث، همهٔ اینها در آن کتاب مبین وجود دارد
 که عبارت از عالم حقایق اشیاء است منتها حقایقی
 که جنبهٔ روحانیت دارند و اینها ظهورات اسماء و
 صفات جمالیه پروردگار هستند نه اینکه حقیقت
 نیستند ولی با ظهور اسماء و صفات قهریه و جلالیه
 پروردگار در خارج تحقق دارند، همهٔ اینها در عالم

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۲۱:

«و هیچ دانه‌ای در طبقات تاریکی‌های زمین نیست، مگر آنکه خداوند از آن آگاه است. و هیچ تر و خشکی نیست، مگر آنکه در کتاب آشکار خداوند موجود است.»

وجود و در کتاب مبین قرار دارند. کتاب مبین عبارت از لوح محفوظ است، کتاب مبین عبارت از قلب امام است، کتاب مبین عبارت از نفس الأمر و عالم واقع و عالم حقایق است. تمام ربط و یابس در قلب امام وجود دارد، الآن وجود دارد، حقیقت همه اینها الآن در قلب امام وجود دارد. الآن در قلب امام زمان علیه السلام، امام حی که تمام ربط و یابس عالم وجود از مجردات و از غیر مجردات الآن در قلب امام وجود دارد، همین الآن وجود دارد.

معنای صمدیت!

اشکالی که الآن نسبت به این مسئله وارد می شود این است که بنا بر مبنای آقایان که می فرمایند: ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ﴾ و این علم بعدی را مرتبه کمالی برای بروز و ظهور علم اجمالی می دانند، این حالت منتظره در حق را چگونه تفسیر می کنند در حالی که پروردگار کمال مطلق است و غنی بالذات است و هیچ حالت منتظره ای در وجود پروردگار و در ذات پروردگار نسبت به اعیان خارجی اشیاء نیست؟! با تغییر عبارات و تغییر کلمات مطلب عوض نمی شود

بالآخره این وجودی که در مقام بسط آمده است و در مقام تفصیل آمده است و نیاز به زمان دارد، احتیاج به مکان دارد، این یک مرتبه متأخر از علم اجمالی حق نسبت به اشیاء است، حالا هرچه که می‌خواهید اسمش را بگذارید. اسمش را مقام تفصیل بگذارید، خوب مقام تفصیل باشد! مگر تفصیل کمال مترتب بر اجمال نیست؟! بنابراین چه در ذات پروردگار و چه در غیر ذات پروردگار هردو یکی است، هردو نفسی است که آن مدرک در مقام شعور و ادراک، استحصال امری را می‌کند که آن امر نبوده است. حالا شما اسمش را تفصیل بگذارید. اصلاً اسمش را شیء و یک حادثه جدید بگذارید، بگذارید. اسمش را خلق جدید بگذارید، بگذارید. فرق نمی‌کند، عبارات را عوض کردید ولی درعین حال این مسئله در اینجا لا ینحل باقی می‌ماند که پروردگار متعال و مبدأ اعلیٰ از نقطه نظر شعور و ادراک غنی بالذات است، او صمد است؛ صمد یعنی حالت منتظره در او نیست، توپر است، هیچ چیز موجب خلأ در ادراک و حیثیات ذاتی و آثار وجودی او نمی‌شود.

درحالی که مرتبه تفصیل نسبت به مرتبه اجمال
مرتبه کمال است پس مرتبه اجمال نسبت به مرتبه
تفصیل، خلاء و نقص می شود. این یک تفسیر است
که بیان شده است که بر این تفسیر در اینجا اشکال
وارد می شود و اما اگر ما آن مبنای خودمان را مطرح
کردیم یعنی مبنایی است که مطرح شده است، آن مبنا
اقتضاء می کند که اصلاً فرقی بین اجمال و تفصیل
نیست. علم حضرت حق نسبت به اعیان خارجی در
مقام اجمال و در مقام تفصیل یکی است؛ یعنی اراده
و ظهور حضرت حق بر یک امر تعلق می گیرد، معنا
ندارد، آیا واقعاً معنا دارد؟! من باب مثال می خواهیم
دو چیز مترتب یا سه چیز مترتب را به وجود بیاوریم.
اول یک چیزی را درست می کنیم مثل مکتشفی که
می خواهد اکتشاف کند یا مخترعی که می خواهد
اختراع کند، از یک مرتبه به مراتب دیگر منتقل
می شود، اول به یک نقطه می رسد وقتی که به این
نقطه رسید بعد به نقطه دیگر می رسد و از این نقطه
به نقطه دیگر تا بالآخره به آن مسئله مورد نظر که
اختراع اوست منتقل می شود.

مترتب بودن وصول به مرتبه بالاتر، بر تمامیت صورت مرتبه ماقبل

بنابراین رفتن و وصول به هر مرتبه‌ای مترتب است بر تمامیت صورت مرتبه ماقبل؛ مرتبه ماقبل از نقطه نظر مرتبیت باید تمام باشد، وقتی تمام بود آن وقت انسان به مرتبه دیگر منتقل می‌شود مثل کارهایی که انجام می‌دهد. شما می‌خواهید که عده‌ای را دعوت کنید، اول می‌گویید که آن کسی که مسلم مسلم است جناب آقای حاج ... است، دیگر ایشان باید دعوت بشوند و در این شکی نیست. بعد فکر می‌کنید که حالا دیگر چه کسی باشد؟ می‌گویید که حالا مثلاً تا ده نفر دیگر را دعوت می‌کنیم. مثلاً تا ده نفر را زورتان می‌رسد که دعوت کنید لذا اینکه دیگر مسلم است و اصلاً جای بحث و فکرش نیست. برحسب شرایطی که آن شرایط معین کننده ما بر اشیاء هستند یکی یکی آنها را دعوت می‌کنیم.

بی معنا بودن انتظار در خلق مبدأً اعلیٰ

حالا فرض کنید که خدا می‌خواهد اشیاء عالم وجود را خلق کند نیاز به فکر کردن دارد؟! مثلاً اول ملائکه را درست می‌کنیم بعد یک مدت بگذرد ببینیم

چه می‌شود و چطوری از آب درمی‌آید! این خلقت
ملائکه چه نحوه می‌شود؟! باهم دعوا می‌کنند؟! سر
جنگ دارند یا سر صلح دارند؟! می‌گوییم که اینها
موجودات بدی نبودند، اینها موجودات خوبی
بودند. می‌گوییم که حالا جن را هم درست کنیم،
نمی‌شود که اینها باهم دعوا نکنند، بالأخره چیزی
ببینیم! یک داد و بیدادی در خارج باشد! گفت:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست *** ما زنده به آنیم که آرام نگیریم!^۱

بالأخره باید در خارج شلوغ باشد. جن را هم
درست کردیم که خلاصه آنها روی سر هم ریختند و
بعد مدتی شد و گفتیم که حالا بالأخره این شیاطین
هم بیاوریم به جان هم بیندازیم. شیاطین را هم
درست کردیم و ایستادیم نگاه کردیم که اینها چه کار
می‌کنند. مدتی گذشت گفتیم که حالا یکی درست
کنیم که مجموعه‌ای از همه اینها داشته باشد! گفت:
سوزاک و سفلیس و چه داری؛ آنچه خوبان همه
دارند تو تنها داری! از شیاطین یک مقدارش را
گرفت و از جن هم یک مقدارش را گرفت و از ملک

^۱. دیوان کلیم کاشانی، شماره ۱، ساقی‌نامه.

هم گرفت، حالا از اینها انسان درست کنیم. مسئله
که این طور نیست، حالت انتظار در خلق مبدأ اعلیٰ
معنا ندارد.

خلقت تمام اشیاء عالم براساس یک اراده!

لذا می گوید:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد^۱

یعنی یک اراده است و با آن یک اراده تمام عالم
وجود که مورد نظر حق است انجام می شود؛ هرچه
مورد نظر اوست. فرض کنید که شما بگویید که چرا
الآن در این شهر جمعیت زمین چهار میلیارد است؟!
چرا خدا ده میلیاردش نکرده است؟! خودش
نخواست و این دست بنده و شما نیست. بحث تمام
این مسائل می آید، این حرف های متکلمین و
حرف هایی که مبدأ فیاض هیچ وقت خالی از فیض
نخواهد شد و جواب هایی که نسبت به اینها داده
می شود بعداً می آید. من باب مثال چرا این شخص
یک متر و هشتاد سانت قدش است و چرا شش متر
نشده است؟! او خودش خواسته است. این از نظر
کمیت است. از نظر تعداد چرا الآن جمعیت این

^۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۱۱.

مقدار است و بیشتر یا کمتر نیست؟! چرا در آنجا زلزله می‌آید؟! چرا در اینجا چه می‌آید؟! تمام اشیائی که در عالم هستند همه براساس یک اراده است نه‌اینکه این اراده از نقطه‌نظر کمال و نقص بر اراده ماضیه مترتب باشد. نه‌اینکه اراده ماضیه علت و سبب برای اراده مجدد شود، نه‌خیر! همه اینها حالت انتظار است، حالت انتظار حالت نقص است و نقص حالت جهل است و ذات حضرت حق مبرّی و منزّه از هر جهل است. بنابراین از نقطه‌نظر برهان هیچ‌گونه مفری وجود ندارد از اینکه **دفعهً واحدة** همه اشیاء در عالم وجود به اراده واحده خلق شده است.

نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند این است که از نقطه‌نظر حق همه عالم وجود، طرفه‌ما و به اراده کُن تکوینی ﴿إِنَّمَا أَمْ رَءُوهٖ إِذَا أَرَادَ شَيْءٌ ۖ أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱، ﴿وَمَا أَمْ رَءُونا إِلَّا وَحِدَةً

^۱ . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۵۱:

«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: بشو! و به مجرد این گفتار، می‌شود.»

كَلِمَ حَ ُ بِاَل َبَصِرِ ﴿١﴾ که در آن آیه اشاره می کند و
مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - هم اشاره دارند
که کل عالم اعم از عالم ماده و عالم مجرد به امر واحد
در خارج محقق هستند. تمام اینها گرچه به امر واحد
است ولی صحبت در این است که نظام عالم از قاعده
علیت و معلول که خارج نیست یعنی همان اراده
تکوینی و همان کُن تکوینی براساس ترتب معلول بر
علت در عالم ماده این اقتضاء را کرده است پس
چطور ممکن است خودش مخالف با این عالم انجام
شود؟!

پس از نقطه نظر وجود، آنچه که در عالم وجود
دارد بخواهیم یا نخواهیم به یک اراده محقق شده
است. از نقطه نظر بروز خارجی از دیدگاه ما که مادی
هستیم و محکوم به مرور زمان هستیم، او نیازمند به
تدریجی الحصول است و باید کم کم انجام شود.

پس دو دیدگاه و دو منظر در اینجا وجود دارد؛
منظر اول تحقق دفعی همه عالم است، چه مجرد و
چه ماده، **إِلَى الْأَبَدِ الْأَبَادِ وَ إِلَى أَزَلِيَةِ الْأَزَالِ** تمام

۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:

«و امر ما نیست مگر یکی، مانند مژه بر هم نهادن چشم!»

اینها ازلاً و ابداً در تمام این سیر که سیر سرمد است
دفعه واحدة خلق شده‌اند و هیچ چیزی هم در اینجا
ندارد و قاعده‌اش هم همین است که آنچه که در عالم
هست **دفعه واحدة** در اینجا از نقطه نظر جنبه ربوبی
خلق می‌شود. اما از نقطه نظر جنبه خلقی نسبت به
ذوات البصائر الضعيفة و ذوات البصائر الناقصة
که ما هستیم و مُشاهد ما در بستر زمان باید تحقق
پیدا کند، نه فراتر و بالاتر نسبت به ما، اشیائی که قبلاً
بودند از دیدگاه و منظر ما مخفی هستند، و اشیائی
که در مستقبل و آتیه محقق می‌شوند دوباره از منظر
ما مخفی هستند، این اشکال از ماست نه از خلقت
پروردگار و خلقت مبدأ اعلیٰ؛ نسبت به مبدأ اعلیٰ
مطلب تمام است یعنی اگر کسی در اینجا بصیرتش
قوی شود، ادراکش قوی شود، تمام مسائلی را که
بعداً اتفاق می‌افتد را می‌بیند، همین الآن می‌بیند که
فردا چه اتفاقی می‌افتد، در این شوارع چه اتفاقی
می‌افتد، پس فردا چه می‌شود. خصوصیات اینها چه
می‌شود؟

مگر اتفاق نیفتاده است؟! مگر خبر نمی‌دهند؟!
این همه خبر می‌دهند، آقا فردا شما این کار را نکن

بعد معلوم می شود که یک مسئله اتفاق می افتد، سال دیگر و امثال ذلک بسته به آن کیفیت. چیزی که معدوم است چطور می شود که انسان از آن خبر می دهد؟! پس معلوم می شود که هست یعنی همین وجود خارجی اشیاء و همین وجود مادی اشیاء همه هست یعنی همین وجود مادی در خارج هست - این نکته، نکته دقیق است و خیال نمی کنم تا الآن این مسئله را مطرح کرده باشم! - این وجود مادی که الآن به این صغر هست.

فرض کنید سیدالشهداء در سن پنج سالگی قضیه اش هم که معروف است و خودتان هم شنیده اید که پیغمبر در مدینه نشسته بودند و بعد در همان جا جبرئیل حضرت را به کربلا برد و نشان داد.^۱ حالا صحبت بنده این است اگر قرار باشد که پیغمبر وجود مثالی تنها را دیدند که دیگر رفتن از مدینه ندارد، سر جایشان نشسته اند و آن وجود مثالی را در باطن می بینند چطور اینکه مکاشفاتی که برای افراد اتفاق می افتد نیاز به رفتن نیست یعنی در همان

۱. کامل الزیارات، ص ۶۱ و ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

مکانی که خود شخصی که اهل مکاشفه است یا فرض کنید افرادی که خواب هستند و در عالم خواب وقتی که می‌بینند، بدن آنها که حرکت نمی‌کند! این بدن در عین اینکه الآن در اینجا دراز کشیده است در همین جا روح او به آن عالم مختص به رؤیت منتقل می‌شود. اگر قرار باشد که این رؤیت رسول الله مکاشفه باشد همان‌جا که پیغمبر در کنار اینها نشسته است مسائل کربلا را می‌بیند درحالی‌که رسول الله رفتند و از آن مجلس غایب شدند و بعد از یک مدت مراجعت کردند. پس معلوم می‌شود با همین بدن جسمی، رسول خدا الآن این منظره را مشاهده کرده است و در کربلا آمده است متنها مسئله کربلا در آن موقع جزء قوابلی بوده است که آن قوابل مشمول شرایط و معدّات بود چون الآن وضعیت کربلا هنوز این شرایط قتل و کشتن هنوز آماده نشده و به وجود نیامده است.

پس رسول خدا با همین بدن در کربلا آمد ولی وقتی که به کربلا رسید آیا واقعاً این مشاهده‌ای که حضرت در آنجا کرده است آیا در آن مشاهده، آینده

را در آنجا دیده است به نحوی که در آنجا و آن
وضعیت فقط صورت بوده است و شیء خارج نبوده
است به طوری که اگر کسی بیاید در آنجا مشاهده کند
می بیند همین بیابان است؟! الآن رسول خدا آمده و
مسائلی را می بیند ولی من که نگاه می کنم هیچ چیز
نمی بینم.

مکاشفه بودن غالب حکایات کتاب نجم الثاقب

مرحوم آقای انصاری می فرمودند که این مسائلی
را که مرحوم حاجی نوری در نجم الثاقب راجع به
رؤیت افرادی که به خدمت حضرت بقیة الله رسیدند
نود درصدش مکاشفه است منتها افراد نمی فهمند،
خود آقای حاجی نوری هم چون اهلش نبود خیال
می کرد که همه راست می گویند. این را شخص خبیر
می فهمد که این رؤیتی که الآن در اینجا انجام شده
است رؤیت ظاهری بوده است یا نه. مثلاً می فرمودند
حاج علی بغدادی که صاحب مفاتیح هم نقل می کند
رؤیتش رؤیت خارجی بوده است ولی خیلی از اینها
در مکاشفه انجام شده است.

من خودم یادم هست یک بنده خدایی بالای منبر
این مسائل را می گفت و الآن هم فوت کرده است و

خیلی هم با حدت و شدت می گفت که دیدم فلان
است و مسائلی را نقل می کرد درحالی که اگر
شخصی یک خرده تأمل کند متوجه می شود همه اینها
مکاشفه است. البته اشکالی ندارد مکاشفه اش هم
فرقی نمی کند، چه فرقی بین ظاهر و مکاشفه و غیر
مکاشفه می کند؟! ولی صحبت در این است که اینها
مکاشفه است. رسول خدا که به آنجا رفته بودند، آیا
از نظر خارجی چیزی نبود و فقط یک مکاشفه بود؟!
آیا حضرت سیدالشهداء را در کبر سن مقتول
می بیند؟! این مکاشفه می شود. یک قسم می تواند
باشد که اصلاً جسمیت خارجی برای حضرت در
آنجا انجام گرفته است که این مسئله خیلی مسئله
مهمی است یعنی درحالی که باید شصت سال دیگر
این جسم مادی محقق شود. الآن فرض کنید
سیدالشهداء پنج ساله است بعد کم کم این قد بزرگ
می شود پانزده ساله می شود و من باب مثال بالغ
می شود بعد سنش بالاتر می آید، بیست سال و ۲۲
سال و بعد زن می گیرد و بچه دار می شود همین ها
ادامه دارد تا بعد از امام حسن مجتبی علیه السلام به

مرتبه امامت می رسد تا همین طوری با زمان تغییراتی که در چهره و وزن و قد پیدا می شود، این تغییرات همه انجام می شود تا قضیه منجر به مسائل کربلا می رسد که این یک نحو است.

یک وقت ما می گوئیم که همه این مسائل وجود دارد منتها این مسائل در عالم زمان باید انجام بگیرد یعنی از دیدگاه ما باید این مسائل همه مسائلی باشد که در عالم زمان باشد، این یک مسئله ای است که فقط من یک اشاره ای کردم حالا إن شاء الله مسئله بعدش می آید. ممکن است بگوئیم که همین بدن و جسم مادی در آنجا برای رسول خدا ظهور پیدا کرده است یعنی همین بدن، نه اینکه در آنجا مکاشفه کرده است. به طوری که اگر شخص دیگری در آنجا حضور داشت همین جریان را هم او در آنجا می دید.

تلمیذ: با بصیرت یا بدون بصیرت؟

استاد: نه، بدون بصیرت. شیء خارجی در اینجا به وجود آمد یعنی آن زمان که مسئله طی زمانی که مرحوم آقا مطرح می کنند در اینجا مسئله زمان برداشته شد و آن صورت عینی خارجی که صورت جسمی است به وجود می آید. می بینید بعضی وقت ها

زلزله می‌آید مثل زلزله رودبار این درخت‌ها اینجا بودند صبح بلند شدند دیدند درخت‌ها آنجا رفته‌اند. یک پوسته از زمین یک حرکت می‌کند و قشر ارض تغییر مکان می‌دهد، این قشر ارض داخل آن می‌آید و آن عقب‌تر می‌رود و تغییر مکان برای آنها ایجاد می‌شود. الآن به واسطه آن طی زمان - که برای بعضی‌ها هم این مسئله اتفاق افتاده است - آن زمان از اینجا حذف می‌شود.

عدم منافات معجزه با قاعده علت و معلول

البته این مسئله به نحو غیر عادی است، نه اینکه مسئله عادی است! طبق قاعده علت و معلول ...، البته با علت و معلول منافات ندارد چطور اینکه هر معجزه‌ای همین است، هر معجزه‌ای با قوانین عادی ظاهری منافات دارد ولی با قاعده علت و معلول منافات ندارد و علت و معلول به جای خودش محفوظ است و علل متعدد هستند ولی این زمان در نظر رسول خدا برداشته می‌شود ولی در عالم مکاشفه زمان برداشته نمی‌شود. زمان نیست، اینکه هنر نیست. زمانی وجود ندارد و الآن من هم می‌توانم ببینم، شما هم می‌توانید ببینید، همه افراد در خواب

می بینند یا در مکاشفه می بینند، این زمان که برداشته می شود، همین صورت عینی سیدالشهداء و صورت جسمی است که در آنجا به ظهور می آید بعد وقتی که اینها انجام می شود دوباره این در زمان خودش برمی گردد.

حضرت می بیند که سیدالشهداء پنج ساله است و باید در بستر زمان یکی یکی آن وجودات خارجی را طی کند، در بستر زمان قبل از تولد تا رسیدن به همان مرتبه، تمام این مرتبه ها کامل وجود دارد، یک تکه از آن را برمی دارند و اینجا می گذارند مثل اینکه شما نواری را در ضبط می گذارید. بعضی از ضبط های جدیدی که آمده است شماره دارد و می خواهید فلان آیه را از فلان سوره بیاورید این شماره ۱۹۶ را می زنید یک دفعه از میان این نوار آن یک آیه را برای شما می خواند و دیگر لازم نیست از اول همین طوری بچرخد تا نیم ساعت شما گوش کنید تا به این آیه ۱۹۶ سوره بقره برسد، دکمه فلان را که می زنید می گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارٌ ذَٰلِكَ

أَلْ فَوْزُ آلَ كَبِيرُ^۱ که تمام اینها مشمول زمان است برای گوش عادی است، برای اُذن عادی باید از ابتدا **إِلَى الْإِنْتِهَا** همه استماع شود ولی برای آن شخصی که ممکن است همین غیر عادی را - نه برای غیر عادی چون غیر عادی را هم همین الآن می شنود یعنی در غیر عادی بودن همین الآن در عین اینکه هست همین الآن تمامی را می شنود - به ماده بیاورد یعنی همین اشیاء غیر عادی و همین مسائلی که در عالم هست را به مادی بیاورد لذا به یک وجود دیگر نیاز دارد.

لذا داریم وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از روی زین پایشان را برمی داشتند و روی زین می گذاشتند یک ختم قرآن می کردند! یا علی! واقعاً باید یا علی گفت! یعنی از اینجا پایش را برمی داشت و روی این می گذاشت از اول حمد تا آخر سوره ناس را حضرت در ماده - نه در آن جنبه روحی و

۱. سوره بروج (۸۵) آیه ۱۱.

ترجمه: «آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند بر آنها البته (در بهشت) باغ‌هایی است که زیر درختانش نهرها جاری است. این بهشت ابد به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگ است.» (محقق)

ملکوتی - می خواندند! یک وقت جنبه روحی و ملکوتی را مرور می کند لذا شما در آنجا می گوید که زمان وجود ندارد با همان ثانیه واحد انجام می شود لذا دیگر این چند ثانیه هم نمی خواهد. نه! در عرض چند ثانیه قرآن را به صورت ماده در خارج می خواند به نحوی که ما الآن اگر یک دستگاه ضبط کامپیوتری خیلی عالی داشتیم و کنار گوش امیرالمؤمنین می گذاشتیم یک دفعه همین دستگاه تمام قرآن را ضبط می کرد متنها ما می فهمیم؟! نه! باید دوباره این گوش را بگیریم و شروع کنیم ده ساعتی از اول حمد گوش بدهیم، دستگاه ضبط کرد. پس معلوم است مادی است، اینکه دستگاه ضبط می کند معلوم است حقیقتش حقیقت مادی است. دستگاه مجرد را که ضبط نمی کند! دستگاه شما مجرد را ضبط می کند؟! فقط ماده را می گیرد و ضبط می کند و تسجیل می کند. حالا ممکن است بعضی ها داشته باشند! نمی دانم!

ما چون از نقطه نظر خلقت در تحت قانون نظام تکوین قرار دادیم و همین گوش مادی ما از نظر ادراک مسائل محکوم همین قوانین است این گوش

نمی‌فهمد، چطور اینکه فرض کنید فرکانس امواج صوتی اگر از یک حد بالاتر باشد گوش نمی‌فهمد، از یک حد هم پایین‌تر باشد دوباره گوش نمی‌فهمد اگر قرار باشد باید کر شده باشد! می‌دانید الآن همین حرکت زمین به دور خورشید چه صدای عجیبی را تولید می‌کند؟! شما یک ترکه را بردارید و در هوا بچرخانید لذا یک صدای شدیدی رد می‌شود! یک ترکه را در هوا می‌زنید گاهی اوقات صدا گوش خراش است، آن وقت این زمین با این سرعت عجیب و با این حجم در فضا یعنی در هوا معلق است چنان صدایی را به وجود می‌آورد که یک ثانیه اگر بخواهد این گوش بشنود اصلاً مغز منفجر می‌شود! لذا این تارهای صوتی و سیستم عصبی صماخ به نحوی است که اگر طول موج صوت از یک مقدار بیشتر باشد اصلاً نمی‌گیرد و از نظر فرکانس فقط در یک حد خاص در نوسان است. این مسئله هم همین‌طور است، این کاری را که امیرالمؤمنین انجام داد و پایش را از روی زین برداشت و آنجا گذاشت گوش ما نمی‌تواند بشنود چون محکوم علل مادی

است. اگر قرار باشد ما بتوانیم دست کاری کنیم ما هم این مسئله را می شنویم.

تلمیذ: پس در قضیه پیغمبر هم شخص بدون بصیرت نمی تواند آن صحنه را ببیند؟

استاد: او هم باید با تصرف پیامبر باشد.

تلمیذ: ببخشید این **دفعه واحد** که فرمودید بالأخره در اینجا دوباره لحاظ رتبه نمی شود یعنی لحاظ علت و معلول در اینجا هست.

استاد: فرق نمی کند، همه علت و معلول در یک

لحظه به وجود آمده است؛ خدا زید و زن و بچه اش

سه تایی را باهم خلق کرده است، اشکالی دارد؟!

منتها هر کدام را یکی بعد از دیگری، چه اشکالی

دارد؟! ولی همه **دفعه واحد** است!

تلمیذ: ولو اینکه آن رتبه متأخر باشد؟

استاد: بله بله بعضی ها هستند **دفعه واحد** چند

کار باهم انجام می دهند مثلاً در عین حال گوش

می دهد حرف می زند و ...

تلمیذ: پس این قوانین دیگر محکوم به انحاء می شود یعنی بحث خلق جدید، بحث تجدد امثال، بحث حرکت جوهری، یا بحث تراحم ماده.

استاد: هیچ اشکالی ندارد همه اینها را ما مندرج

می کنیم!

تلمیذ: همه چیز هست، ما چه را می خواهیم مندرج کنیم؟! ما دیگر خلق جدید نداریم الآن همه چیز هست. فقط زمان می آید برای ما توجیه می کند که طبق این زمان قبلاً نبوده است و الآن هست بعد این تراحم ماده هم دیگر منتفی می شود، ما می گوییم که دو شیء مادی در یک مکان نمی شود. الآن در این اطاق ممکن است میلیارد ها انسان بیایند و بروند و مسائلی که خراب شود چیز دیگری شود پس این منافاتی ندارد؟

استاد: کدام منافات؟

تلمیذ: همین جا در این اطاق.

استاد: بشود چه اشکالی دارد؟

تلمیذ: لذا این قاعده که می گوییم که در ماده تراحم هست پس ما می گوییم نیست.

استاد: نه، ماده فعلاً الآن مشمول این قاعده است،

الآن این ماده متدرج الحصول است و وجود حقیقی‌اش وجود دفعی بوده است ولی وجود متدرج الحصول زمانی‌اش دفعی نیست. بچه زید که نمی‌شود از زید [مقدم باشد]!

تلمیذ: شما فرمودید که در حادثه کربلا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جسم امام حسین را ...

استاد: بله، حضرت زمان را از اینجا برمی‌دارد یعنی این منطقه خاص را از تحت حکومت زمان بیرون می‌آورد و وقتی که بیرون آورد حالا چه تکه‌ای را از این بیاورد و وصل کند؟! آن زمان کربلا را می‌آورد و در این زمان قرار می‌دهد و در این مکان خاص قرار می‌دهد. و این هم برای خیلی‌ها می‌شود! یعنی هستند افرادی که خودشان را از تحت حکومت زمان و مکان بیرون می‌آورند، آنوقت هر کاری هم ...!

تلمیذ: پس در هر حقیقت برای هر شیء دو وجود هست.

استاد: یک وجود هست چون هر وجودی جدای از وجود دیگری است. فرض کنید شما دایره‌ای در اینجا می‌کشید، می‌گوییم که آقا این دایره را بزرگ‌تر کن، شما بیست سانت آن طرف‌تر یک دایره دیگر می‌کشید، این دایره الآن بزرگ نشده است بلکه شما

دایره جدید کشیدید. این دایره الآن سر جایش هست و این مقدار هست، یک دایره دیگر بزرگ تر می کشید ولی این دایره آن نشده است. این دایره مربوط به خودش است پس هر شیء دو وجود ندارد بلکه هر شیء یک وجود دارد. این وجود در این لحظه برای این لحظه است، نه به دیروز مربوط است و نه به فردا مربوط است.

تلمیذ: شما می گوید که رسول خدا در اینجا ایجاد که نکرده است، رسول خدا زمان را برداشته است.

استاد: زمان را برداشته است.

تلمیذ: یعنی یک امر تدریجی الحصول که مشروط به زمان است را از زمان خارج کرده است.

استاد: بله.

تلمیذ: پس در اینجا باید حقیقت داشته باشد و وجود مادی داشته باشد.

استاد: وجود مادی دارد، وجود حقیقی دارد منتها

ما نمی بینیم.

تلمیذ: من هم همین را عرض می کنم.

استاد: پس شما مؤیدی!

تلمیذ: بله من می خواهم عرض کنم که لازمه فرمایش شما این است که قائل شویم به اینکه ماده می تواند روی ماده سوار شود.

استاد: نه ماده که روی ماده سوار نمی شود، البته

آن هم ممکن است!!

تلمیذ: بحث خروج از زمان که شما مطرح می فرمایید یعنی خروج از ماده. وقتی که زمان را یک لحظه در آن مکان خاص حضرت پیامبر برداشتند یا در مکاشفاتشان برمی دارند یعنی خارج از عالم ماده می شوند، چه احتیاجی داریم بگوییم که اسمش عالم ملکوت است؟ در معراج پیغمبر هم همین را می توانیم بگوییم که حالا دو معراج جسمانی و روحانی داشتیم...

استاد: ببینید در ملکوت جنبه حقیقی و اصل

اشیاء هست یعنی آن جنبه علی هست و ما باید

رعایت رتبه را بکنیم و نمی‌توانیم که معلول را جای
 علت و علت را جای معلول بگذاریم! پس وقتی که
 کسی اشراف بر ملکوت پیدا می‌کند اشراف بر علت
 پیدا می‌کند یعنی صورت خارجی اشیاء مادی ظرفی
 دارند که اسم آن ظرف را ملکوت می‌گذاریم، اسمش
 را مثال می‌گذاریم. افرادی که بر اشیاء خارجی
 اشراف پیدا می‌کنند در واقع بر شیء خارجی ده سال
 دیگر اشراف پیدا نمی‌کنند، بر ملکوت اشراف پیدا
 می‌کنند و می‌فهمند ده سال دیگر چه اتفاقی می‌افتد.
 یک مسئله مهم‌تر و قوی‌تر از این، این است که همان
 شیء مادی ده سال دیگر را می‌فهمند، نه ملکوت.
 ملکوت که جای خود دارد.

تلمیذ: ببخشید این تنظیری که به قافله شتر از داخل یک روزنه نگاه کردند.

استاد: همین است.

تلمیذ: ما یک وجود سیالی نسبت به اشیاء داریم که این وجود سیال در قالب زمان
 نمی‌گنجد، ما به آن وجود سیال نگاه می‌کنیم، اگر به کربلا رفتیم پس وجود جسمانی اگر
 دیدیم در واقع تعینات و عوارض جسم در آن وجود ندارد.

استاد: احسنت. این مربوط به چیست؟ این در

صورتی است که ما صورت مثال را ببینیم حالا اگر

قرار باشد که خود ماده خارجی را ببینیم، اگر ما این

زمان را از این وسط برداشتیم ماده که از بین نمی‌رود

و سر جایش هست. بحث ما این است تمام عالم

وجود به مجردی و مادی خلق شده است. من باب مثال شما دوتا آقا زاده دارید، الآن اگر از شما پرسند که آقا فرزند بعدی شما چیست؟ می‌گویید که من نمی‌دانم! چرا نمی‌دانید؟! نسبت به آینده جاهل هستید. جهل شما نسبت به آن امر مادی که بعد انجام می‌گیرد نیست بلکه جهل شما نسبت به زمان است و اگر این زمان از اینجا برداشته شود مسئله مادی سر جای خودش محفوظ است.

لذا کسی که از مرتبه زمان گذشته است همان اشیاء مادی را می‌بیند یعنی صورت مثالی آنها را می‌بیند، صورت مثالی‌ای که آن صورت مثالی در عالم خارج به ماده تبدیل می‌شود منتها کم‌کم می‌آید تا در بستر زمان قرار بگیرد. حالا ممکن است که بعضی‌ها همان مسئله مادی را در اینجا به وجود بیاورند خودشان تا وقتی که در اینجا هستند محکوم به قوانین ماده هستند ولی اگر از تحت زمان خودشان را بیرون بیاورند و بخواهند به ماده برسند ...، به صورت که هیچ، به صورت ما هم می‌رسیم، ما هم در خواب می‌بینیم، ما هم در مکاشفه ممکن است مسائلی را که مربوط به سال‌های بعد هست احساس

کنیم ولی صورت جسمی و مادی آنها را احساس نمی‌کنیم، صورت مثالی را احساس می‌کنیم که صورت حقیقی آنهاست بعد این صورت مثالی در زمان کم‌کم اشیاء می‌شود. حالا اگر ما قدرت داشته باشیم، الآن زیدِ ده سال دیگر را در این اطاق حاضر می‌کنیم تا همه تماشا کنند. همین زیدی که الآن وجود ندارد! زیدی که سال دیگر تازه متولد می‌شود، ده سال هم باید از عمرش بگذرد الآن اگر شخصی قادر باشد این زیدِ ده سال دیگر را در اینجا می‌آورد و زمان را از این امر مادی برمی‌دارد این منظور من است!

تلمیذ: زمان نمی‌تواند برداشته شود اگر بخواهد جسم باشد این برای ما ابهامی است.

استاد: ما در تحت زمان هستیم. خود زمان مگر وجود ندارد؟! یعنی این نوع زمان اصلاً چیز خارجی نیست! بر فرض هم که چیز خارجی باشد دوباره مسئله‌ای نیست! کاری را که نمی‌شود کرد و امکان ندارد این است که ولیّ یا امام نمی‌تواند زیدی را که از مادر متولد بشود، مادر را از او متولد کند، چرا؟ چون قبلاً پروندهٔ این نظام بسته شده است. مثلاً زید باید از صغری به دنیا آید و عمرو باید از کبری به دنیا

آید. او کاری که می‌کند یک مسئله جدیدی را به وجود می‌آورد. آن زیدی که در تحت این قانون هست و این پرونده‌اش دیگر تمام و بسته شده است و از تحت صغری باید بیرون بیاید دیگر نمی‌شود از این مرد بیرون بیاید، این مرد است و آن زن است! این باید حامله شود و نه ماه طول بکشد تا بچه از او متولد شود. این زید که الآن از اینجا می‌خواهد بیاید این زید در نظام عالم درست شده و تمام شده و کارهایش انجام شده و پرونده‌اش بسته شده است. پس چرا ما نمی‌بینیم؟ ما در اینجا محکوم به زمان هستیم یعنی شرط برای وجود خارجی، زمان است باید کم‌کم حاصل شود تا آن که آن زمان ...

تلمیذ: زمان یک امر اعتباری است چطور می‌تواند حاجب شود؟!!

استاد: منظور ما از زمان تدریج است.

تلمیذ: تدریج هم معنا ندارد.

استاد: چرا سلسله علیت یک تدریج است.

تلمیذ: فرمودید که منافاتی با سلسله علیت هم ندارد و ما می‌توانیم توضیحش بدهیم ولی این برای زمانی است که بتوانیم در ظرف زمان توضیحش بدهیم. ما اگر از زمان خارج شویم مثل فیلمی که در عرض یک دقیقه بخواهیم نشان دهیم مثلاً شصت قطعه فیلم است، الآن باید هر فیلم هم عکس یک لحظه را بردارد پس در این صورت الآن اگر بخواهیم حساب کنیم از این کره زمین باید بی‌نهایت کره زمین واقعیت خارجی در عالم باید باشد.

استاد: هست، همین الآن هست!

تلمیذ: لذا ما می‌توانیم الآن از این زمین خارج شویم و به آن زمینی برویم که بعداً خواهد آمد.

استاد: بله از همان جا می‌رویم.

تلمیذ: ولی آن را نمی‌توانیم ببینیم اینکه نمی‌توانیم ببینیم زمان حاجب نشده است آن فقط بصیرت ما کور است اگر ما بینا شویم الآن همه زمین‌ها را می‌بینیم.

استاد: اشکالی ندارد، به کجای قضیه اشکال

برمی خورد؟

تلمیذ: این را توضیح دهید، حجاب فقط زمان نیست حجاب فقط برگشت به خود ماست.

استاد: چون ما الآن محکوم زمان هستیم، منظور خود ما است چون الآن مدرکات ما محکوم ماده است و خود ماده متدرج است، حالا شما اسمش را زمان بگذارید یا نگذارید فرق نمی کند.

تلمیذ: اصلاً تدرج هم باید برداشته شود.

استاد: آخر تدرج خودش امری است یکی بر دیگری، مثل اینکه یک وقت یک خیط هست این خیط از اینجا تا اینجا است. این الآن امر ثابتی است یا نه؟ یک امر ثابت است. یک مورچه که از اینجا حرکت می کند و اینجا می آید، آیا مورچه این را ادراک می کند؟!

تلمیذ: همه را نه!

استاد: محکوم ماده است، من الآن ادراک می کنم چون محکوم ماده نیستم. این مسئله حوادثی که در عالم هست نسبت به ما مثل قضیه مورچه می ماند.

تلمیذ: همین جا سؤال هست، الآن ما وقتی از زمین بیرون می رویم چرا به آن ماده واقعی برخورد نمی کنیم؟

استاد: کدام؟

تلمیذ: الآن اینجا یک واقعیت دیگری هست، همین را هم عرض کردید که الآن کره زمین را لحظه قبل یک وجود بعدی دارد، لحظه ثالث یک وجود سوم دارد، لحظه چهارم یک وجود چهارم دارد و بی نهایت در قطعات زمان و آنات، وجودات متعدد دارد.

استاد: بله.

تلمیذ: چرا ما نمی توانیم وقتی بیرون می رویم در آن وجودهای خارجی جسمی برخورد کنیم.

استاد: چرا برخوردار می‌کنیم!

تلمیذ: من الآن خارج می‌شوم چرا برخوردار نمی‌کنم؟

استاد: اینکه الآن شما می‌بینید وجود مختص به

خود است الآن شما اینجا قرار دارید.

تلمیذ: نمی‌توانم ببینم.

استاد: نمی‌توانید، احسنت پس شما محکوم ماده

هستید یعنی خود ماده یکی از سلسله علل است.

تلمیذ: می‌خواهم ببینم این بعدی وجود هست یا نیست؟

استاد: در ظرف خودش وجود است نه الآن! این

را سؤال می‌کنم یک دقیقه پیش شما کجا بودید؟

وجود یک دقیقه پیش شما کجا رفت؟

تلمیذ: الآن هست.

استاد: کجاست؟ پس چرا من نمی‌بینم؟

تلمیذ: بله سؤال من همین است. مطلب شما خیلی عالی است ولی می‌خواهم برای خود من جا بیفتد یعنی بتوانم ملموسش کنم.

استاد: من به شما می‌گویم: چطوری!

تلمیذ: شما فرمودید که ماده بدون زمان نمی‌تواند باشد هر جا که ماده هست زمان هم هست در آن بحث هیولای اولیه که فرمودید یعنی با وجود تحقق آن هیولا، زمان هم به وجود می‌آید! همان موقع که هیولا می‌آید زمان هم می‌آید.

استاد: بله.

تلمیذ: پس ماده هم بدون زمان نمی‌تواند باشد.

استاد: حرف این جلسه ما با این مسئله منافات

ندارد.

تلمیذ: پس چطور شما می‌فرمایید که حضرت رسول از زمان خارج شد؟

استاد: می‌تواند خارج شود.

تلمیذ: نمی‌تواند. شما می‌فرمایید ماده، این جسم خارجی ولی زمان ندارد.

استاد: می‌دانم آن کاری که حضرت می‌کند این

است که در اینجا این قافله‌ای که یکی پس از دیگری

این قافله هرکدام در ظرف خود وجود دارد و پیغمبر هم سوار یکی از این شترهای این قافله است حالا اسمش را زمان می گذاریم، این شتر مربوط به این ساعت، شتر بعدی مربوط به ساعت بعد همین طور شترهایی که در یک سلسله قرار دارند رسول خدا در هرکدام از این شترها قرار دارد، رسول خدا از شتر اول می آید و روی شتر دهم می نشیند! این را می گویند: زمان را برداشتن! شتر دهم هم زمان است یعنی وقتی که رسول خدا قضایا را زنده کرد دوباره از زمان خارج نشد یک تکه از زمان را حذف کرد، جای وجود بعدی را با وجود قبلی عوض کرد.

تلمیذ: پس سیدالشهداء در روز عاشورا حضرت رسول را دید؟ در کربلا روز عاشورا سیدالشهداء این صحنه را دید یا نه؟

استاد: بله.

تلمیذ: حضرت رسول را در صحنه کربلا دید.

استاد: اینکه اینجا آمدند؟! بله چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: حالا می شود یک سؤال سلوکی هم کنیم؟

استاد: هر سؤالی!

تلمیذ ۱: فرمایش شما که ولی خدا که اخطار می دهد از اینکه آقا مواظب باش بعداً یک حادثه ای رخ می دهد این چه تأثیری در نفس این شخص دارد؟ این کاری که نمی تواند بکند چون حادث شده است. جبر را نمی خواهیم بگویم، من می خواهم بگویم اینجا چه کار می تواند کند؟

تلمیذ ۲: این جبر است.

استاد: اصلاً مبحث جبر نیست، مبحث جبر یک

حرف دیگر است، با انجام شدن و نشدن اشیاء

خارجی که جبر حل نمی شود بلکه با اختیار حل

می‌شود! اختیار هم یکی از سلسله علل است، شما چرا به این طرف و آن طرف می‌زنید؟ حالا اگر جبر چون خلق شده است جبر پیش می‌آید حالا اگر بعداً خلق شود جبر پیش نمی‌آید؟ جبری باشد شما می‌گویید که خلق بعدی هم در اختیار طرف نیست، آن کل نظام است یعنی خداوند متعال که خلق کرده است با اختیار این بنده را در خارج خلق کرده است با اختیار این شخص! از آنجا باید حل شود.

راجع به مسئله شما این است که ممکن است بعضی از مسائلی که خبر می‌دهند دو حالت دارد، در بعضی از اوقات علی‌کلّ حال این مسئله‌ای است مثل سایر مسائل دیگر که ممکن است ذووجهین باشد، در عالم تصادمات و در عالم تعارضات بین تقادیر الهی ممکن است یکی تغییر پیدا کند و دیگری به جایش بنشیند، احتمال دارد که چنین مسئله‌ای با توجه به شرایط خاص انجام شود ولیّ خدا نگاه می‌کند می‌بیند که این مسئله، مسئله مبرم نیست و می‌توان جلوی آن را گرفت. فرض کنید در آن سلسله علل احتمال وقوعش بنا بر فرض بعضی از جهات هست ولیّ الآن می‌توان جلوی آن را گرفت.

فرض کنید که حضرت عیسی به شخصی گفت که فردا می‌میرد و او رفت صله رحم کرد یا پول به فقیری داد و آن قضیه برطرف شد. الآن حضرت عیسی آن جهت واقعی را ندیده است، فقط این مقدار از سلسله علل برای او روشن شده است، سلسله علل داخل‌تر و واقعی‌تر که حقیقت مسئله در آن است الآن برای حضرت عیسی روشن نشده است لذا می‌گوید که فردا این می‌میرد یعنی صورت اماته‌ای که الآن باید فلان ملک بیاید این صورت اماته را می‌بیند که ملک می‌آید و جان او را می‌خواهد بگیرد، می‌گوید که دیگر کارش تمام است. این آمدن ملک و جان او را گرفتن را می‌بیند تعارضی که بعداً انجام می‌شود و این ملک را سر جایش برمی‌گرداند را نمی‌بیند. اینجا می‌گویند که مواظب باش که انجام نشود این برای یک مورد است.

مورد دوم این است که مسئله حتمی است انجام می‌شود منتها از باب ابلاغ و از باب اینکه می‌گویند که نگفتی و این حرف‌ها ...

تلمیذ: شاید تأثیر ندارد.

استاد: همه آیات قرآن هم همین است، بالأخره

طرف یا انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، بحث تأثیر

نیست، بحث فقط تنذیر و اتمام حجت است

تلمیذ: نمی‌شود که.

استاد: چرا نمی‌شود؟

تلمیذ: اصلاً واقع نمی‌شود چون که متوجه شد که می‌شود از قضاء هم می‌شود.

استاد: خب گفتنش هم جزو تکلیف است.

تلمیذ: همه چیز در عالم تفصیل وجود دارد.

استاد: این آقا که می‌خواهد انجام دهد با اطلاع

انجام دهد بهتر است یا بدون اطلاع انجام بدهد؟

تلمیذ: چه تأثیری دارد؟

استاد: تأثیرش همین است که فردای روز قیامت

نگوید که آقا به من نگفتی!

تلمیذ: حالا هم گفتید، من نتوانستم انجام دهم!

استاد: آن یک بحث دیگر است آن بحث جبر

است آن را پیش نکشید. می‌خواهید اشکال راجع به

کلام ولیّ خدا کنید یا راجع به کار؟ آن بحث جبر

است. با اختیارت انجام دادی چشمت درآید!

تلمیذ: بله درست است، ولیّ خدا کارش تمام شد و سبک شد اما آن بیچاره کارش سنگین شد!

استاد: نه فرق نمی‌کند! دیگر بین ولیّ خدا و آن

بیچاره فرقی نمی‌کند! باید هم به ولیّ خدا بگوییم که

محکوم به جبر است که آن‌هم بالأخره در تحت

سلسله علل است باید این حرف را بزند، چرا فقط

نسبت به او اختیار را سلب می‌کنید؟! نه دیگر! اگر

قرار به جبری هستیم همه یکی هستیم یعنی تمام

عالم از پیغمبر جبری است، امام هم جبری است ولیّ هم جبری است، همه اینها هستند که ما این طور نیستیم یعنی مسئله اختیار نظامی است که خدا براین اساس خلق کرده است، حالا با اختیار این عمل را انجام می دهد این عمل ثبت است! از آن طرف تکلیف ولیّ خدا هم باید باشد پیغمبر هم باید تکلیف کند، مگر پیغمبر نمی دانست که غضب خلافت می کنند، چرا این همه گفت؟! خودش می گوید که غضب خلافت می کنند، خود پیغمبر به امیرالمؤمنین می گوید که غضب خلافت می کنند زنت را هم می کشند، صبر کن،^۱ آن وقت باین حال یک روز قبل از فوت بالای منبر می رود، چرا این کار را می کند؟! به خاطر اینکه فردا که ما هستیم نگوئیم که رسول خدا چرا نگفت؟! اگر می گفت: شاید انجام می دادند!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱.